ناگفته‌های سال‌های نخست انقلاب، در گفت‌وگوی «وطن‌امروز» با عبدالحمید فخیم‌جو

زدم زیر گوش بنی‌صدر!

عکس: ابراهیم حیدری/ وطن امروز

محمدرضا کردلو: از همان پاسخی که به دکتر- بازجوی ساواک- داده بود، معلوم بود تا آخر پای حرفش می‌ماند. در پاسخ به پیشنهاد مدیریت کاخ جوانان شاه در شمال شهر و بی‌خیال شدن ادامه مبارزه گفته بود: «من اگر مدیر آنجا شوم، می‌توانم در آنجا برای امام حسین(ع) عزاداری کنم؟» این برخوردش باعث شد باز گردد زندان، بیشتر کتک بخورد و فحش بشنود از ماموران ساواک اما می‌گوید: یه گره خوردن زلفش با امام حسین(ع) می‌ارزد. می‌گوید: هرکسی زلفش به امام حسین گره بخورد، هر جای عالم برود و پای هر میزی مثلا با ۱+۵ بنشیند، مطمئن است، چون پای اعتقاداتش خواهد ایستاد. «عبدالحمید فخیم‌جو» مبارزی که از پیش از انقلاب تا امروز انقلابی زندگی کرده خاطرات فراوانی از زندان‌های شاه، کمیته استقبال حضرت امام، مدرسه علوی، دولت موقت، غائله کردستان، بنی‌صدر و حضور در دادستانی انقلاب و جنگ دارد. فخیم‌جو کسی است که در دوره ریاست‌جمهوری بنی‌صدر به خاطر اینکه وی به حضرت امام توهین کرده بود، با سیلی زیر گوشش نواخته بود. به طوری که به نقلی تا پای اعدام هم پیش رفت. به بهانه سالروز مصوبه عدم کفایت سیاسی بنی‌صدر و خلع او از ریاست‌جمهوری با «عبدالحمید فخیم‌جو» به گفت‌وگو نشسته‌ایم.

■ آقای فخیم‌جو! شاید بشود گفت خاطرات شما از ناشنیده‌شده‌ترین خاطرات انقلاب است، نمی‌دانم از کجا شروع کنم. قبل از انقلاب، زندان، استقبال از امام، غائله کردستان یا بنی‌صدر. به نظر می‌رسد اگر از ورود شما به مبارزات با شاه شروع کنیم، بهتر است. از چه زمانی وارد جریان مبارزه شدید؟

بسم‌الله الرحمن الرحیم. در ۱۱-۱۰ سالگی در جریان ۱۵خرداد سال ۴۲ دقیقا در بازار و چهارراه گلوبندک بودم و از نزدیک صحنه‌ها را دیدم. مسائل سیاسی را نمی‌فهمیدم اما چون مرکزیت هیئات مذهبی در بازار بود، ما هم با دسته عزاداری از محل خودمان راه افتادیم تا بازار که دقیقا شاهد جریانات ۱۵خرداد بازار بودم. شعارهایی که می‌دادند، شیشه‌های دادگستری را آوردند پایین و نقشی که طیب داشت در مراسم همه اینها را دیدم. وسط شلوغی‌ها و تیرباز و اینها هاج و واج بودم که یک پیرمردی مرا دید و با تشر گفت: آخر بچه اینجا چکار می‌کنی؟ من هم گفتم گم شده‌ام. گفت: خونه‌ات کجاست؟ گفتم خیابان امیریه پل امیربهادر. یه آدرسی داد و ما جان سالم به در بردیم. غرض اینکه صحنه‌های ۱۵ خرداد هیجان مرا در همان ۱۱ سالگی برای مبارزه تقویت کرد.

■ از چه سنی جدی‌تر وارد نهضت امام شدید؟

از ۱۵ سالگی کشیده شدم به جریانات سیاسی و با تفکر امام آشنا شدم و وارد فضایی ماورای سن خود شدم. دیگر لحظه‌ای آرامش نداشتم هرگونه می‌توانستم تفکرات امام(ره) را تبلیغ می‌کردم و با رژیم هم مبارزه می‌کردم. منزل ما نزدیک مهدیه بود. سخنرانی که آنجا می‌آمد، آنقدر ما علاقه به سخنرانی‌اش داشتیم، دنبال اتومبیلش راه می‌افتادیم که به سخنرانی بعدی برسیم. جلسات خانگی علامه جعفری می‌رفتیم. حسینیه ارشاد هم می‌رفتیم پای سخنرانی مرحوم صدر بلاغی، شریعتی و مطهری. کنجکاو می‌شدم. کتاب می‌خواندم. در نهایت به جایی رسید که برای همسن و سال‌های خودم صحبت می‌کردم.

■ فعالیت شما به شرکت در سخنرانی و آگاهی سیاسی خلاصه می‌شد؟

نه! اصلا هر جا خلافی می‌دیدم حرف می‌زدم و اعتراض می‌کردم. وارد مسجد که می‌شدم بلند می‌گفتم برای سلامتی روح‌الله الموسوی خمینی اجماعا صلوات بفرست. می‌آمدند می‌گفتند این را از مسجد بیرونش کنید، می‌گفتند اگر اینجا می‌آیی باید بیایی نمازت را بخوانی و بروی. شلوغ نکنی. در مدرسه هم صحبت می‌کردم. با مدیران مدرسه مجادله داشتم. خیلی جرات می‌خواست این کار چون مدیران مدارس معمولا نیروهای ساواک بودند اصلا استخدام ساواک بودند خیلی‌هاشان. ما دبیرستان نقش جهان بودیم. دکتر اناریان مدیرش بود. حوصله هم می‌خواست این کارها به این دلیل که جامعه در یک وضعیت بی‌اطلاعی و هرج و مرج بود. رژیم هم همین را دوست داشت. ما ولی خودجوش کار خودمان را می‌کردیم. رادیو عراق گوش می‌دادیم. یادم می‌آید یک شعری می‌خواند، سرود جالبی بود.

■ چرا رادیو عراق؟

چون عراق مخالف جریان شاه بود و با شاه سر جنگ داشت. رادیو عراق خیلی علیه شاه بعد از ۱۵ خرداد فعالیت می‌کرد. معروف شده بود. یک قطعه سرودی داشت که ما این را می‌نوشتیم اینور و آنور که معنایش این بود: «بر در و دیوار نویسند به راه، مرگ بر شاه، بر این عامل رسوای سیاه». بقیه رادیوها را هم گوش می‌دادیم.

■ چه سالی دستگیر شدید؟

اولین بار سرباز بودم که دستگیر شدم. فکر می‌کنم سال ۵۳ بود. در پادگان علیه شاه صحبت کردم، بازداشت شدم. جلسات مخفیانه داشتیم در اسلحه‌خانه. با صحبت‌های من تعدادی از نیروهای کادر پادگان جذب شدند. شاه یا هویدا هرجا می‌خواستند بروند، هلی‌کوپترشان در باغ شاه می‌نشست و بلند می‌شد و از آنجا برای بازدید و... می‌رفتند. ما تصمیم به ترور شاه گرفته بودیم چون در اسلحه‌خانه هم بودیم و دستمان پر بود اما کار به آنجا نکشید. خبردار شدند و بازداشت شدیم.

■ پس اولین بار سال ۵۳ رفتید زندان. کدام زندان بودید؟

شکنجه‌گاه ساواک.

■ با چه کسانی هم‌بند بودید؟

من کلا انفرادی بودم اما همان موقع مقام رهبری در زندان بوده، شهید رجایی هم بود. همه بودند. بند ۲ بند مهمی بود.

■ فقط شکنجه‌گاه ساواک زندانی بودید؟

خیر! مدام منتقل می‌کردند. عشرت‌آباد، بند سیاسی پادگان دژبان و بعد دادگاه و... یک سال آنجا بودم. دوباره سال ۵۵ در ماهشهر بازداشت شدم.

■ زندان که بودید کار سازمانی تقویت نشد؟ تاثیر زندان رفتن بر شما چه بود؟

زندان خیلی تاثیر داشت، خود ماموران ساواک هم می‌دانستند. زندان‌ها ظاهرا به چشم نمی‌آمد ولی در باطن داشت برای رژیم دردسر درست می‌کرد، خانواده‌ها و آشنایان زندانیان کم‌کم حساس شدند، می‌گفتند چرا اینها را گرفتید؟ می‌گفتند چون کتاب خوانده، چون حرف زده، خب! خانواده‌ها هم اعتراض می‌کردند. ملاقات‌های ما خودش کار سیاسی بود، خانواده‌ها جمع می‌شدند، شعار می‌دادند، ما اعتصاب می‌کردیم. گاهی از عمد به ملاقات نمی‌رفتیم تا خانواده‌ها شلوغ کنند بگویند بچه‌های ما را کشتید، با آنها چه کردید. هفته قبلش به خانواده‌ها می‌گفتیم همه بیایند بعد نمی‌رفتیم ملاقات، خانواده‌ها هم شلوغ می‌کردند، شعار می‌دادند بعد شلوغ می‌شد همه جمع می‌شدند می‌گفتند چه شده، چرا گرفتند؟ خانواده‌ها می‌گفتند چون کتاب خوانده. بله دیگر! آشنایان، همسایه‌ها، دوستان می‌فهمیدند و هوشیار می‌شدند.

یک نکته‌ای که درباره زندان وجود دارد و در دوره زندان و مبارزات کمر شاه را شکست، همین اعتقادی بود که بچه‌های مذهبی داشتند. آن زمان اینطور بود که اگر خانواده‌ای مذهبی بود، همه چیزش مذهبی بود. همه چیز مشخص بود. خانواده مذهبی؛ هم دخترش، هم پسرش، همه مناسبات مذهبی بود. رفت‌وآمدها همینطور. حدوسط نبود. اگر هم خانواده‌ای مذهبی نبود، کاملا مشخص بود. بلبشو نبود.

■ یعنی می‌فرمایید تمییز دادن غیرمذهبی از مذهبی راحت بود؟

بله! به ندرت پیش می‌آمد غیر از این باشد. ما به این معنا که الان هست، جوانی نکردیم اصلا سنش همین زندان که رفتیم. ما به خاطر مبارزه با فساد رفتیم زندان اگرنه شاه مرض نداشت که ما را دستگیر کند. اجازه دهید یک خاطره‌ای اینجا تعریف کنم؛ روز آخر بازجویی‌ام بود. یعنی بازجویی تمام شده بود. دکتر- این بازجوهای ساواک را با اینکه بی‌سواد بودند، دکتر می‌گفتند، چون در اسرائیل آموزش دیده بودند- آمد و ۲ ساعت برایم حرف زد. حالا در پرانتز یک چیز بگویم. بعد از انقلاب من نماینده وزارت کشور در اردوگاه اسرا بودم. کسی که قبل از انقلاب، نگهبان من در زندان بود آمد به دست و پای من افتاد و گفت مرا ببخش فخیم‌جو. گفتم بخشیدم ولی مقدسی مرا زیر هشت خیلی زدی. واقعا هم می‌زدند، چون در زندان هم آرام نبودم. کجا بودیم؟

■ داشتید می‌گفتید که روز آخر بازجویی دکتر آمد سراغتان!

بله! این به اصطلاح دکتر آمد و گفت: «گول آخوندها رو نخور، تو مگه می‌تونی حکومت عوض کنی؟ برو دنبال لذتت. قیافه‌ات رو ببین چه وضعی شده» خلاصه! تا می‌توانست مغز مرا شستوشو داد به خیال خودش. بعد صحبت‌هایش را که گفت و تمام شد، دوتا برگه داد و گفت: «یکی‌اش برای عفو گرفتن از شاه و یک برگه دیگر را امضا کن تا تو را مسؤول کاخ جوانان شاه در شمال تهران کنیم».

بعد شروع کرد به توضیح دادن کاخ جوانان شاه؛ بهترین شراب، بهترین شهوت و از این جور تشکیلات و گفت: برو آنجا لذتت را ببر.

لازم است بگویم کاخ جوانان شاه زیرشاخه‌ای بود از بنیاد پهلوی که دست اشرف بود. فرهیخته‌ترین آدم‌ها، زیباترین خانم‌ها و بهترین چیزها را می‌آوردند و به فساد می‌کشاندنشان و دخترها را معشوقه درباری‌ها می‌کردند.

همه این حرف‌ها را که زد، من یک پاسخی به او دادم انگار روی جک ده تنی گذاشتند و پرتش کردند. عصبانی شد.

■ چه جوابی دادید؟

گفتم: آقای دکتر ما توی کاخ جوانان که باشیم می‌توانیم برای امام حسین عزاداری کنیم. این را که گفتم، دیوانه شد. گفت: مرده‌شور تورو ببرد احمق، کثافت، و شروع کرد به فحش‌کش کردن و گفت: بیایید ببریدش. این آدم نشده. ما گفتیم به این لطفی بکنیم. مرده‌شورت را ببرند.

■ چرا این پاسخ را دادید؟

ببینید! من معتقدم هر کسی زلفش به امام حسین گره خورد، بیمه است. هرجا ولش کنید، پای اعتقاداتش هست. چه آمریکا، چه در بند و زندان و چه ۱+۵. ببینید! ما در بند بودیم اینطور برخورد کردیم. یک وقت یک نفر در زندگی عادی است، بند را آب می‌دهد. چنانچه در انقلاب هم خیلی داشتیم.

■ چه زمانی آزاد شدید؟

نزدیک‌های سال ۵۷، آخرای ۵۶.

■ بعد از آزادی به کار سیاسی ادامه دادید؟

بله! سخنرانی‌های ما بیشتر شد. بچه‌محل‌ها را می‌بردیم کوه و آنجا بحث می‌کردیم. در محل برای کسانی که زندان رفته بودند، خیلی ارج و قرب قائل بودند. مردم استقبال می‌کردند. ما هم تا می‌توانستیم نوار و اطلاعیه امام را ضبط و پخش می‌کردیم. یکی از بچه‌ها که در تیم من بود و با هم کوه می‌رفتیم، همین محمود خسروی‌وفا بود که الان رئیس کمیته پارالمپیک هست. خیلی با بچه‌محل‌ها کار می‌کردیم. درباره انقلابیه، زندان و...

■ در آستانه انقلاب مسؤولیتی گرفتید؟

در کمیته استقبال بودیم، تقسیم مسؤولیت شد؛ آقای حیدری مرحوم عراقچی و آقای رفیق‌دوست و... من مسؤول حفاظت مدرسه علوی شدم. حمید نقاشیان مسؤول حفاظت خود امام بود. شهید منتظری مسؤول حفاظت روحانیت بود و من مسؤول حفاظت مدرسه. البته امام بیشتر در منزل پشت مدرسه که منزل آقای وطنخواه بود، می‌ماندند. مدرسه محل دیدار بود. همه اداره انقلاب از همان مدرسه بود. تصمیم‌گیری درباره ساواکی‌ها، طاغوتی‌ها، اموالشان و اینها در همان مدرسه انجام می‌شد.

■ در دولت موقت، وارد عرصه اجرایی شدید؟

من از اول بازرگان را قبول نداشتم. بازرگان را تعبدی قبول کردیم. مخصوصا ما بچه‌های زندان با بازرگان کنار نمی‌آمدیم. سیکل فکری‌مان فرق می‌کرد. از همان اول در زندان ما خطمان را جدا کرده بودیم.

■ مسؤولیت‌تان در دوره دولت موقت چه بود؟

بعد از اینکه با امام رفتیم قم، در تیم حفاظت بودیم. امام دستور تشکیل سپاه را دادند. گفتند: نگه داشتن من مهم نیست، نگه داشتن انقلاب مهم است. ما آمدیم تهران و با تیم اجرایی که سپاه را تشکیل داد، همکاری کردیم. از قم که برگشتیم رفتیم خیابان سلطنت‌آباد سابق، پاسداران فعلی، ساختمان‌های ساواک را گرفتیم و اولین پایگاه ستاد مرکزی سپاه پاسداران تشکیل شد. شورایی هم بود. آقای دانش‌منفرد فرمانده ستاد بود که بعد استاندار فارس شد. ابوشریف، محمودزاده، حاج‌محسن رفیق‌دوست، بشارتی و... نماینده امام هم در آنجا آقای لاهوتی شد. آنجا که تشکیل شد، برای جذب نیرو در کمیته‌های آن زمان که خودجوش تشکیل شده بود، برای سپاه ایده‌آل بود. بعد از تشکیل سپاه چند ماه نشد که مسائل گنبد پیش آمد و بعد مسائل کردستان. من اولین فرمانده عملیات منطقه کردستان شدم. آقای جواد منصوری تازه شده بود فرمانده سپاه که ما رفتیم کردستان.

■ در واقع شما اولین نفری بودید که به نمایندگی از انقلاب رفتید کردستان؟

بله! از سپاه هیچکس جلوتر از من نرفت. حتی هنوز ماجرای پاوه اتفاق نیفتاده بود. من قبل از کمیته‌ای که امام فرستاد برای حل مساله کردستان رفتم برای عملیات نظامی، چون کومله‌ها کردستان را محاصره کرده بودند.

■ گویا مدتی هم در زنجان بودید؟

بله! قبل از ماجرای کردستان بود. در زنجان غائله‌ای پیش آمد که ما رفتیم آنجا. بعد از اینکه حل شد مردم اجازه نمی‌دادند برگردم. درخواست داشتند آنجا بمانم. آقای لاهوتی آمد و مرا ابقا کرد. چند روز نشد که جواد منصوری شبانه زنگ زد و گفت کردستان در محاصره است و تلفنگرامی مرا به مسؤولیت سپاه کردستان منصوب کرد. شبانه از زنجان- بیجار رفتم کردستان. بعد از شکستن محاصره تکاب فرمان امام را گرفتم. پشت‌بام ژاندارمری رادیو گوش می‌کردیم. امام حکم تاریخی داد و گفت: «عزالدین حسینی فاسد است و هرکس توانست او را اعدام انقلابی کند» برادرش هم جلال‌الدین حسینی بود که سردسته غائله کردستان بودند.

■ آن گروهی که متشکل از آیت‌الله طالقانی، شهید بهشتی و آقای هاشمی بود، بعد از شما به کردستان آمد؟

بله! آنها بعدتر آمدند. فردای حکم امام یک کمیته‌ای به سرپرستی داریوش فروهر به نام هیات صلح به منطقه آمدند. جلسه‌ای تشکیل دادند. یکسری روحانیون بودند. از ارتش بودند. سرهنگ آزاده هم بود؛ فرمانده ژاندارمری منطقه. من و معاونم آقای محمود رفیعی هم در جلسه بودیم. در جلسه که در منطقه‌ای به نام کزنزا تشکیل شد من دیدم به جای اینکه درباره صلح صحبت شود، درباره آزادی کردستان، صحبت می‌شود. من گفتم: «مگر کردستان در بند هست که می‌خواهید آزادش کنید. اتفاقا انقلاب کردیم که کردستان آزاد شود.» جلسه را منحل کردم و گفتم شرکت در این جلسه حرام است. آمدم بیرون. سرهنگ آزاده دنبال من آمد و گفت: «آقای فخیم‌جو شما نباید جلسه را ترک کنید». گفتم: «مملکت دارد از دست می‌رود، اینها می‌خواهند کردستان را هم آزاد کنند؟!» من می‌دانستم اینها نقشه دارند. جاده کردستان را بسته بودم، چقدر اسلحه گرفتم از اینها.

■ جلسه را ترک کردید؟ غیر از سرهنگ ژاندارمری کسی به شما خرده نگرفت؟

زدم بیرون، نگذاشتم کار به آنجاها بکشد. بعد از جلسه من رفتم سمت ایرانخواه (ایرانشاه بود قبلا) ۷۰کیلومتری سقز چون یک ژاندارمری آنجا بود که تحویل کومله داده بودند. به سرهنگ آزاده هم گفتم شما ژاندارمری را به‌راحتی از دست دادید من می‌روم به سختی تحویل بگیرم. به محمود رفیعی هم گفتم، محمود اگر شب برگشتم همه اینها را اعدام می‌کنم. کاغذی را یاد داشت می‌برد، از این کاغذهای رنگی سیگار بود. پشتش دستور دادم به رفیعی که اگر تا شب برنگشتم همه اینها را اعدام کن. امضا عبدالحمید فخیم‌جو. (با خنده)

■ در نهایت چه شد؟

دولت موقت می‌خواست کردستان را تحویل بدهد. مذاکره نتیجه‌ای دربر نداشت. آنها برگشتند. دکتر نیلوفری هم گفته بود که فخیم‌جو ۶ تا از سران کومله را کشته و دنبال سرش بودند در کردستان. ایده دولت موقت تحویل دادن کردستان به مارکسیست‌ها بود.

■ بعدش کجا رفتید؟

در کردستان مجروح شدم. در سپاه بودم. تا دولت شهید رجایی تشکیل شد و آقای زواره‌ای مرا خبر کرد. آن موقع آقای مهدوی‌کنی وزیر کشور بود. گفتند می‌خواهیم بروی فرمانداری جیرفت. گفتم: تابع هستم، هرجا برای خدمت باشد می‌روم. گفت: جیرفت گرم است، اشرار هستند و... گفتم عیبی ندارد.

■ آمدید جیرفت تا قضیه بنی‌صدر پیش آمد.

بله! مفصل است.

■ تعریف کنید.

من فرماندار بودم، او آمده بود برای بازدید از اردوگاه ۲۰۰۰۰ نفری جنگ‌زدگان. امام(ره) فرموده بودند دولت باید خیلی سریع تکلیف جنگ‌زدگان را مشخص کند. آقای زواره‌ای خدا رحمتش کند به من زنگ زد، معاون مالی اداری وزارت کشور بود، هماهنگ کرد که بنی‌صدر بیاید. ایشان آمد برای بازدید، من اول یکی، دو بار مخالفت کردم با حضورشان، چون آن موقع درگیری بود بین حزب جمهوری اسلامی و بنی‌صدر؛ اختلاف‌ها و دودستگی‌ها، خیلی وضعیت بدی بود، ما درگیر بودیم با اشرار آن موقع، تعدادی هم کشته داده بودیم. هرچه زنگ می‌زدیم که هلی‌کوپتر بگیریم می‌گفتند باید فرمانده کل قوا دستور بدهد، او هم فرمانده کل قوا بود، آقای باهنر، معاونت سیاسی استاندار بود، ایشان آمد و بنده خدا تمام مراسم را اجرا کرد، استاندار کرمان که حاج آقای ساوه بود، گفته بود به باهنر که تو برو این فخیم‌جو کار دستمان می‌دهد. همه کارهای استقبال و... را ایشان انجام داد.

■ چرا شما زیر بار استقبال از بنی‌صدر نرفتید؟

من از اول با بنی‌صدر مخالف بودم. اولین سخنرانی‌اش در دانشگاه شریف را که حضور داشتم فهمیدم این انقلابی نیست و به درد انقلاب نمی‌خورد.

منافقین هم دور و برش بودند. همانجا به کسی که کنار دست من بود گفتم این کار دست انقلاب می‌دهد.

■ خب! مراسم استقبال را بگویید.

بله! قرار بود بعدازظهر برود سالن فدراسیون سخنرانی داشته باشد. بعد ناهار من دیدم موقعیت خوبی است، حالا که آمده بروم و هلی‌کوپتر را بگیرم، چون لازم داشتیم برای اردوگاه و شرایط غیرمترقبه‌ای که پیش می‌آمد و هم به خاطر درگیری با اشرار؛ می‌خواستیم بتوانیم از بالا آنها را تعقیب کنیم، هم محلشان را ببینیم هم اگر حادثه‌ای پیش آمد سریع بتوانیم مرکز را خبر کنیم، چون وسایل ارتباطی نبود. جاده‌ها هم بشدت خراب بود. خلاصه! رفتم بنی‌صدر را ببینم، محافظ‌هایش منعی نکردند چون مرا می‌شناختند و می‌دانستند من فرماندارم. رفتیم تو، ناهارش را خورده بود و داشت گریپ‌فروت می‌خورد. رفتیم و نشستیم و سلام کردیم، گفت سلام علیکم، گفتم من فرماندار اینجا هستم. گفت من فکر کردم اینجا فرماندار ندارد. داستان را برایش گفتم اردوگاه را و اینکه با اشرار هم درگیر هستیم و... اینکه تا حالا ۵ شهید دادیم و گفتم: بر همین اساس می‌خواستم از شما درخواست کنم دستور بدهید یک هلی‌کوپتر اینجا آماده باشد اگر مشکلی پیش آمد، ما بتوانیم از هوا هدایت کنیم جریان و کار را. در همین حین که داشتم اینها را به بنی‌صدر می‌گفتم، منافقین هم داشتند دوربین‌ها را آماده می‌کردند برای فیلمبرداری!

شروع کرد به صحبت، دقیق یادم نیست اما چرت و پرت گفت.

■ مثلا چه حرف‌هایی زد؟

دیدم به خانواده شهدا توهین کرد و به واژه شهید هم توهین کرد و می‌گفت این آخوندها دارند سر شما کلاه می‌گذارند، شهید دیگر چیست، شما اشرار را انگولک می‌کنید، بعد به امام توهین کرد.

■ به همین صراحت؟

بله! تازه بدتر از اینها را گفت. هی می‌گفت: من ۱۱ میلیون رای دارم، رئیس‌جمهور باید استقلال داشته باشد. یعنی چه هر روز از من توضیح می‌خواهند و از این حرف‌ها. من گفتم این حرف‌ها چه ربطی به من دارد آقای رئیس‌جمهور؟! من فقط یک هلی‌کوپتر می‌خواهم. این ول‌کن نبود. آنقدر چرت و پرت‌ها را ادامه داد و گفت: کدام شهید؟! می‌فرستند جوان‌های مردم را به کشتن می‌دهند به اسم شهید. خلاصه امام(ره) را برد زیر سوال. من هم داشتم گوش می‌دادم، تعجب کرده بودم، پشیمان هم شده بودم. می‌گفتم عجب کاری کردیم‌ها. چرا همچین چیزی ما گفتیم، خیلی خودم را سرزنش کردم. دیدم خیلی دارد حراقی می‌کند تا اینکه گفت: هرچه می‌کشیم از دست امام است. دیگر دست خودم نبود، نفهمیدم، گفتم گور پدر همه چیز چه می‌خواهد بشود مگر، ما که چیزی نداریم، یک دوچرخه داریم، صبح تا شب هم که داریم کار می‌کنیم، همین را هم نداشته باشیم؛ خواباندم در گوشش، اصلا تصورش را نمی‌کرد، گیج شده بود. آقای باهنر داشت از لای در نگاه می‌کرد تا دید آمد جلوی مرا بگیرد من یک لگد هم انداختم که خورد پشت ران بنی‌صدر که دیگر دست و پای مرا گرفتند و بردند. باهنر به من گفت چه کار داری می‌کنی... یک حرفی زد که ما شوکه شدیم: گفت امام تازه قلبش خوب شده، امام(ره) از دست همین فاسدان ناراحتی قلبی پیدا کرده بود دیگر، گفت اگر امام(ره) ماجرا را بفهمد خدای نکرده دوباره قلبش ناراحت شود شما چه خاکی بر سرت می‌ریزی، که من یکهو شوکه شدم.

خلاصه! بنی‌صدر رفت و سخنرانی کرد، علیه ما حرف زد و برگشت تهران و در هیات دولت گفت: بگیرید دادگاهی‌اش کنید و طبق قانون با طرف(یعنی من) عمل کنید. آن موقع هنوز یک قانونی بود که توهین به شخص اول مملکت مجازاتش اعدام بود. خدا بیامرز زواره‌ای زنگ زد به من گفت: پدر رجایی را درآوردی! گفتم چطور؟ گفت: در این جلسه این مرتیکه آنقدر اصرار داشت که رجایی به تعویق انداخت.

رجایی خیلی سعی کرد این قانون زمان طاغوت را درباره شخص اول مملکت پیگیری بکند که در نهایت آقای هاشمی که آن موقع رئیس مجلس بود با دو فوریت این قانون را برداشتند.

■ یعنی به خاطر مساله شما این قانون را برداشتند؟

هر اتفاقی که در هر حوزه‌ای می‌افتاد به تغییر قوانین زمان طاغوت سرعت می‌بخشید. مساله ما هم همانطور بود. البته هفته بعدش هم بنی‌صدر عزل شد و کار به جاهای باریک نکشید.

■ شما از فرمانداری جیرفت برکنار شدید؟

خیر! آقای زواره‌ای تلفنگرام زد که فخیم‌جو فرماندار جیرفت است و به قوت خود باقی است.

■ بعد از فرمانداری کجا رفتید؟

مدتی آنجا بودم، بعد از سپاه مامور شدم وزارت امور خارجه؛ زمان معاونت آقای جواد منصوری بود. مدتی از جنگ را در وزارت امور خارجه بودم. برنامه‌های وزارت امور خارجه در جنگ و جبهه را من هماهنگ کردم. عملیات والفجر ۸ شیمیایی شدم.

■ و بعدش هم که با شهید لاجوردی همکاری کردید.

بله! آسید اسدالله لاجوردی به محسن رفیق‌دوست گفته بود به فخیم‌جو بگویید بیاید کمک ما. رفتیم دادستانی و بعدش در زندان شهید کچوئی سازماندهی کردیم.

■ تا چه زمانی؟

تا بعد از جنگ که رفتیم وزارت دفاع و در همانجا بازنشسته شدیم.

■ ولی به دستور یکی از مقامات عالیرتبه نظام قرار شد برگردید به وزارت دفاع؟

قرار شد و آقا مقام رهبری نامه هم دادند که برگردیم ولی انگار دیگر به درد نمی‌خوردیم (با خنده) که برنگرداندند.

■ چرا؟

بگذرید... مهم نیست.

■ نظرتان درباره شرایط فعلی کشور و بحث مذاکرات چیست؟

من یک نظر خاصی درباره این مساله دارم؛ به نظرم بیهوده است، چرا که آژانس که کارها را تایید کرده تا الان. پس مذاکره برای چیست؟ مگر آژانس غیر از ۱+۵ است. دولت هم خیلی تمایل دارد مذاکرات نتیجه بدهد. خیلی هم امتیاز داده‌اند اما این رویکرد مملکت را خدای ناکرده به جایی می‌رساند که زیر چکمه‌های آمریکا باشد. الحمدلله رهبری ایستاده‌اند اگرنه معلوم نبود چه می‌شود!

■ نزدیکان شما می‌گویند شما خیلی سال‌ها قبل گفتید میرحسین موسوی به انقلاب ضربه می‌زند. از کجا این تحلیل را داشتید؟

شناخت پیدا کرده بودیم. خط امام را اگر کسی بشناسد، می‌فهمد کی در خط می‌ماند و کی نمی‌ماند. فتنه‌گرها خیلی ضربه زدند. مهم‌ترینش این بود که تحلیل دست آمریکایی‌ها دادند و اینکه جمهوری اسلامی در داخل چقدر پتانسیل برای براندازی می‌تواند داشته باشد. این آمار را فتنه‌گران نامرد به آمریکا دادند. شما می‌دانید اگر فتنه ادامه پیدا می‌کرد چه بلایی بر سر کشور می‌آمد؟! اگر این جماعتی که آمار به آمریکایی‌ها دادند مسلح می‌شدند مگر کاری غیر از داعش می‌کردند؟ مگر اصلا بدون تسلیحات همین کار را نکردند؟ بسیجی را با موتورش آتش زدند. چادر از سر چادری کشیدند. بانک را آتش زدند. خب! داعش هم همین کارها را می‌کند. آمریکا هم مدام تجهیزش می‌کند. چه برای آمریکا از این بهتر!

■ خیلی در این ۲ ساعت گفت‌وگو انقلابی بودید. معلوم است در طول زندگی‌تان هم همینطور بوده‌اید. به آدم شور انقلابی می‌دهید. الان در این وضع و اوضاع اگر آدم بخواهد انقلابی باشد چه باید بکند؟

اتفاقا انقلابی امروزی یک حال دیگری دارد، یک روز یک خواهری در یک جمع دانشجویی آمد به من گفت حاج‌آقا ما امروز نمی‌توانیم دیگر انقلابی باشیم، آن موقع طاغوت بود و این حرف‌ها الان ما انقلابی بشویم باید چه کاری بکنیم؟ گفتم چرا نمی‌توانید انقلابی باشید، شما چادر به سر کنید، حجاب خود را رعایت کنید، انقلابی می‌شوید، سیاسی می‌شوید، همه در خانواده‌تان می‌گویند چرا تو اینجوری شدی. آن موقع انقلابی بودن یک کلیاتی داشت، مثلا شاه عامل بود برای فساد و باید برش می‌داشتیم، باید شاه می‌رفت، اما الان وارد جزئیات شده‌ایم.

■ صحبت آخر...

یک حرفی درباره شعار سال دارم که باید بزنم. من هرچه فکر می‌کنم که چرا آقا این شعار را برای امسال برگزیدند، می‌بینم مردم که از اول انقلاب سوتی نداده‌اند. همه‌اش پای کار انقلاب بوده‌اند. دوره امام یک جور در جنگ بچه‌های‌شان را دادند و تا الان هم حرف نزده‌اند و فقط فداکاری کرده‌اند. پس چرا آقا امسال شعار دولت و ملت، همدلی و همزبانی را گذاشته‌اند. فکر که کنیم معلوم می‌شود مردم که همیشه همدل و همزبان بوده‌اند وجدانا. پس دولت است که باید راه درست را پیدا کند و آرمان‌های امام و انقلاب را پی بگیرد.

تحریف در کدام جامعه طرفدار دارد؟

یادداشت امروز

ادامه از صفحه اول

در این میان تلاش اهل تحریف نیز گاه اثرگذار است و گاه نیست اما نوبه‌نو شدن نسل‌ها برای اهل تحریف فرصت مناسبی برای تغییر شخص یا اظهار نظر فردی از گذشته است برای رسیدن به مقصود. حال اگر با پدیده صریح و پویایی مواجه باشیم که کمترین احتمال تحریف آن را هم ندهیم درباره تلاش‌های اهل تحریف چه می‌شود گفت؟ آیا این تلاش‌ها نتیجه خواهد داد؟ بسیاری از کسانی که در یک مورد خاص از تحریف اظهار نظر کرده‌اند، معتقدند تاملات درونی فرد تحریف‌کننده، انگیزه‌های شخصی و خواسته‌های اعلامی تحریف‌کننده بیشتر از تاثیرگذاری محیط پیرامونی و در واقع جامعه‌ای که در آن گفتمان‌ها غالب می‌شوند، موثر است. موضوعی که به نظر می‌رسد بیشتر از نگاه روانشناسی سیاسی باید آن را مورد مداقه قرار داد.

مذاکراتی برای جنگ؟!

نگاه امروز

ادامه از صفحه اول

آنجا که بین امنیت ملی و رفاه به ناچار باید یکی را برگزید، انتخاب بین اهم و مهم است و روشن است که انتخاب اول عاقلانه، منطقی و درست خواهد بود.» (مقدمه کتاب) آری! برخی مسؤولان باید به این درک برسند که امنیت ملی از همه‌چیز مهم‌تر و حیاتی‌تر است. در پایان اینکه تاکنون، بودن گزینه‌های نظامی روی میز، برای آمریکایی‌ها در حد یک حرف و شعار بوده زیرا مقاومت و ایستادگی ملت و حکومت جمهوری اسلامی ایران در برابر زیاده‌خواهی آنها باعث شده است هیچگاه به فکر استفاده از گزینه‌های نظامی خود نیفتند و مذاکره و گفت‌وگو را ترجیح دهند اما باید توجه کرد که دستیابی به یک توافق بد، یعنی توافقی که منجر به لو رفتن اطلاعات نظامی و امنیتی ایران نزد دشمنان و کاهش نفوذ ایران در منطقه شود، دشمنان ایران، بویژه آمریکا را برای استفاده از گزینه‌های نظامی روی میزشان ترغیب خواهد کرد. زمانی که دیگر مجالی برای مذاکره و دیپلماسی خنده وجود نخواهد داشت. وقتی که دست چدنی زیر دستکش مخملین آمریکایی‌ها برای بعضی مسؤولان نمایان خواهد شد که البته دیگر دیر خواهد بود. پس آیا اکنون وقت آن نیست که پیشگیری کنیم و حواسمان باشد به توافقی دست نیابیم که منجر به تشویق غرب برای حمله به ایران عزیزمان شود؟!

مهر ابطال هاشمی بر ایده خودش

روزنه

ادامه از صفحه اول

۳- افزایش تولید ناخالص داخلی و تولید ملی، افزایش سرانه درآمد و ثروت ملی
۴- رشد اقتصادی
۵- رفاه عمومی و بهره‌مندی بهتر ایرانیان از زندگی

اینها اهداف مرتبطی هم هستند که هر یک نتیجه دیگری خواهد بود و اگر دولت بتواند به یکی دست یابد به دیگری دست خواهد یافت. بررسی این شاخصه‌ها خود می‌تواند دلیلی بر کارآمدی یا ناکارآمدی ایده هاشمی برای اداره کشور باشد.

در این میان به‌رغم کاهش تورم در دولت روحانی، سیاست‌های خروج از رکود دولت چندان جواب نداده و چرخ صنعت کشور در حقیقت هنوز نچرخیده است اما همگرایی دولت با آمریکا و نمایندگان اقماری‌اش در منطقه از جمله عربستان و توطئه آنها علیه ایران منجر به نصف شدن درآمد ملی کشور از حوزه نفتی شد که اصلی‌ترین بخش درآمد ملی کشور را به خود اختصاص می‌دهد؛ اگرچه آمارها نشان می‌دهد در ۲ سال گذشته تراز تجاری ایران هر روز بیشتر به سمت منفی شدن میل می‌کند و به عبارتی واردات افزایش یافته و صادرات که منبع درآمد ملی است کاهش پیدا می‌کند.

وضعیت موجود باعث شده نقدها به دولت افزایش یابد و ایده دولت برای اداره کشور را شکست‌خورده بدانند اما شاه‌بیت این شکست را هاشمی، خود در لابه‌لای سخنرانی‌اش در بین اعضای صندوق صنعت و تجارت جوانان بیان کرد. هاشمی در این جلسه ضمن انتقاد از اینکه با پول و رسانه می‌خواهند دولت را ناکارآمد جلوه دهند، گفت: «منابع درآمدی کشور بشدت کاهش پیدا کرده».

این سخن هاشمی یعنی مهر ابطال هاشمی برای ایده خودش در مدیریت کشور که نه به افزایش تولید ملی و درآمد ملی منجر می‌شود، نه انباشت ثروت را به همراه دارد و نه رفاه عمومی را به ارمغان می‌آورد.

انتشارات تعالی اندیشه منتشر کرد:

۴ جلد از مجموعه‌کتاب‌های جزایر ایرانی خلیج فارس

۱ جزیره تاریخی هرمز؛ بهشت زمین‌شناسی | ۱۲۰۰۰ تومان
۲ جزیره تاریخی لارک | ۱۳۰۰۰ تومان
۳ هنگام؛ جزیره دلفین‌ها | ۱۲۰۰۰ تومان
۴ جزیره تاریخی تنب بزرگ | ۱۴۰۰۰ تومان

تاریخ خلیج فارس، پیشینه اقتصادی، تحولات تاریخ سیاسی جزیره، جغرافیای جزیره و ویژگی‌های فرهنگی، جاذبه‌های گردشگری، منابع طبیعی و فرصت‌های سرمایه‌گذاری

نشانی مرکز پخش: تهران ـ بلوار کشاورز ـ خیابان ۱۶ آذر ـ
نبش کوچهٔ شهید طاهری ـ پلاک ۶۲ ـ واحد ۶
تلفن: ۸۸۹۹۶۴۳۲ | نمابر: ۸۸۹۹۶۴۳۱
خرید اینترنتی و پستی: www.tapbook.ir

٪ ۲۵ تخفیف ویژه
Encyclopedia World of Knowledge
دانشنامه‌ی ۲ جلدی دنیای دانش
کتاب مرجع

دیدنی‌ترین کتاب علمی با تصاویر خیره کننده با موضوعات خواندنی مانند: آشنایی با بدن انسان، تکنولوژی، انرژی و حرکت، نجوم و فضا و پرندگان، ماهی‌ها، دوزیستان، پستانداران، خزندگان و دایناسورها و ....

با ارائه این صفحه از ۲۵ ٪ تخفیف ویژه برای کتاب دانشنامه دنیای دانش برخوردار شوید.

تهران - خیابان جمهوری اسلامی - بین میدان بهارستان و استقلال کوچه مظفری کوچه یکم - پلاک ۲
تلفن: ۳۳۹۰۵۵۱۵-۳۳۱۱۷۷۳۵
www.payambooks.com

انتشارات پیام آزادی
ناشر کتاب‌های مرجع
Payam E Azadi

متن تقریظ رهبر معظم انقلاب بر کتاب
عبور از آخرین خاکریز

در شب س‌ هشنبه ۱۹ / ۹/ ۷۰ مطالعه آن تمام شد. آن را از نظر داستانی و نیز اشتمال بر مطالب مفید، بهتر از خاطره اسیر دیگر عراقی، که او نیز پزشک بوده است، یافتم. به جاست اگر همه یا بخشی از آن به زبانهای اروپایی ترجمه و در پاورقی روزنامه‌هایشان منتشر شود؛ مخصوصاً بخش اول آن، یعنی از صفحه ۱۱.

متن تقریظ رهبر معظم انقلاب بر کتاب
زنده باد کمیل

از این نوشته عطر اخلاص به مشام می رسد. و چه زیباست روایت صحنه هایی که از اخلاص و ایثار سرشار است! نیز از سر اخلاص باشد. نویسنده فروتنانه خود را غالباً در پشت یاران شهیدش پنهان کرده است. خوشا به حال این جوانان نورانی که در یکی از استثنایی ترین فرصت های الهی در تاریخ، بیشترین بهره را بردند و به مدد اراده و ایمان و فداکاری، به مدارج عالی انسانی رسیدند. این کتاب همچنین به سبب شیرینی زبان روایتش و طنزی که در خیلی جاها نمک نوشته کرده است، از بعضی دیگر از خاطره های مکتوب، خواندنی تر است.
۱٤بهمن ۱۳۷۰

تهران/ خیابان حافظ/ خیابا رشت/ پلاک ۲۳
روابط عمومی انتشارات سوره مهر
صندوق پستی: ۱۱۴۴-۱۵۸۱۵
تلفن: ۱۵-۰۲۱-۶۶۴۷۷۰۱۴
فکس: ۰۲۱-۶۶۴۰۴۶۶۳

سوره مهر
ناشر آثار انقلاب اسلامی

بیست و هشتمین نمایشگاه بین المللی کتاب
مصلی بزرگ امام خمینی (ره) شبستان اصلی
انتهای راهرو ۲۷
۱۶ الی ۲۶ اردیبهشت ۱۳۹۴

WWW.
SOOREMEHR.
IR WEB ADDRESS

*۷۲۰*۶*۵#
۳۰۰۰۱۰۱۰۴۰
اولین خیریه سایبری
مسأله محور در ایران
همت
www.Hemmat110.com